

وضع کنونی افغانستان در منطقه و جهان

دوام جنگ و بحران افغانستان محصول فروپاشی جهان دوقطبی و حرکت تخریبگرانه نظامی سران پیمان ناتو به سرکردگی امریکا در شرق میانه و جنوب آسیا می‌باشد. گسترش امواج افراطگرایی اسلامی در منطقه در راستای حرکت متذکره به وجود آمده است. بنیان نخستین طرح استراتژیک سپر بنیادگرایی اسلامی بعد از جنگ دوم جهانی با جدایی پاکستان از هندوستان به ابتکار سران بریتانیا شکل گرفت و در دوره جنگ درازدامن افغانستان رشد و پرورش همه جانبه یافت. سران پیمان ناتو به رهبری امریکا پس از فروپاشی نظام شوروی سابق، در جنگ و بحران‌سازی‌های افغانستان، شرق‌میانه، آسیای مرکزی و جنوب آسیا از این نیروهای افراطی استفاده ابزاری کردند. حرکت بنیادین جامعه انسانی در بستر تغییر و تحولات جهانی و منطقی ضرورت تعادل قطبین را متباز ساخته است و بر مبنای این ضرورت گوهری نیروهای افراطی به سوی زوال می‌شتابند. سران ناتو و حاکمان پاکستان مجبور اند سیاست‌های استراتژیک خود را در آینده اصلاح و تعدیل کنند.

کشور پاکستان با اردوی بزرگ، دستگاه استخباراتی، احزاب اسلامی افراطی، هزاران مدرسه دینی، احزاب برسراقتدار و در کل نظام سیاسی، اقتصادی و قضایی، ریخت و بنیان استعماری دارد و در جریان رقابت‌های شدید جهان دوقطبی و جنگ سرد به خواست و اراده سران ناتو شکل گرفته و به پختگی رسیده است. دستگاه سیاسی، نظامی و استخباراتی پاکستان همیشه از کمک‌های متنوع امریکا، دول اروپایی و سران کشورهای عربی بویژه عربستان سعودی تغذیه کرده است. جنگ و بحران افغانستان جریان کمک‌ها را به پاکستان همواره افزایش داده است و سران پاکستان خوب می‌دانند که چگونه این آتش جنگ را همیشه مشتعل نگاهدارند. حمایت مستقیم سران پاکستان از افراطیون اسلامی و طالبان ستون فقرات پلان استراتژیک و سنتی این کشور را می‌سازد و با اهداف استراتژیک ایالات متحده امریکا، دیگر سران پیمان ناتو و عربستان سعودی هم‌آهنگی دارد.

با وجود این هم‌آهنگی استراتژیک بین اهداف امریکا، کشورهای بزرگ اروپایی، عربستان سعودی و پاکستان، سیر تغییر و تحولات منطقی و بین‌المللی و تبارز نیرومندان قطب‌های منطقی و جهانی (چین، روسیه و هندوستان...) میدان رشد و پرورش، قدرت نفوذ و بستر عملیاتی برای نیروهای افراطی از جمله طالبان روز به روز تنگتر و محدودتر می‌شود. برای به دست آوردن درک روشنی از این سیر حرکتی لازم است به اوضاع شرق میانه، آسیای مرکزی و جنوب آسیا نظر مختصری بیفکنیم.

تغییر و تحولات در شرق میانه نشان داد که ماشین نظامی امریکا قدرت تخریب و بهمپاشی را دارد؛ اما از ایجاد نظم و سازماندهی ماندگار و دیموکراتیک عاجز است که نمونه بارز آن عراق و لیبی می‌باشد. در سوریه استفاده ابزاری از افراطیون عرب و غیرعرب جنگ داخلی را به حمام خون

مبدل کرده است و طرفین درگیر از این کشت زهرآگین جز خون، خشم و نفرت چیز دیگری درو نکردند. خودداری امریکا از حمله نظامی به سوریه با وجود پافشاری همپیمانان استراتژیک آن (عربستان سعودی و ترکیه) و پذیرش طرح روسیه مبنی بر نابودسازی سلاح‌های شیمیایی دولت بشاراسد، به معنی زمینگیر شدن امریکا در زیر بارگران حرکات نظامی می‌باشد. انجام دور اول و دوم مذاکرات صلح بین مخالفان و نمایندگان دولت سوریه در ژنو نیاز عمومی به صلح در سوریه را نمایان می‌سازد. این بستر جدید خواهی خواهی به سوی تعادل قطبین پیش می‌رود.

امریکا و سران ناتو باید درک نمایند که تعادل قطبین برای امنیت و ثبات منطقی و جهانی ضروری است و به دون آن منابع انرژی و بازارهای تجاری به روی کشورهای بزرگ صنعتی امن نخواهد شد. سران ناتو به رهبری امریکا نمی‌توانند برای همیشه شرق‌میانه و جنوب آسیا را نا امن نگهدارند و به هوای ناامنی در آسیای میانه به پلان استراتژیک فرتوت و شکست خورده پاکستانی و عربستانی چشم بدوزند. توسعه اعمال مخربانه و حملات انتحاری افراطیون در عراق و اشغال یکی از شهرهای مهم آن کشور توسط آنان مثال روشنی از نهادینه شدن ناامنی و تشنج بعد از خروج قوای امریکایی از عراق می‌باشد و این به راستی مردم منطقه و جهان را نسبت به اهداف پشت‌پرده امریکا و متحدان آن بسی نگران کرده است.

در مصر هسته‌های ناامنی و بحران‌سازی با تقویة حلقات افراطی و تشویق افسران اردو به انحصار قدرت توسعه خواهد یافت. افراطگرایی سلفی‌ها و دیگر تندروان مذهبی در جامعه مصر از یک جانب و فعالیت‌های زیرزمینی اخوان‌المسلمین از جانب دیگر اسلام سیاسی را در مصر به بوته آزمایش گذاشته است و روزی به حیث نیروی ذخیره مورد استفاده امریکا و سران ناتو قرار خواهد گرفت. در شرق میانه تاکنون طرفداران اسلام سیاسی و بینادگرایان افراطی موفقیت ماندگاری نداشته اند و از آنان در برش‌های زمانی گوناگون استفاده ابزاری شده است.

در شرق‌میانه رقابت اصلی در بین حامیان اسلام سیاسی و ملی‌گرایان غیرمذهبی جانبدار پان‌عرب‌یسم همواره داغ بوده است و قدرت را بیشتر ملی‌گرایان ناسیونالیسم در دست داشتند. در حال حاضر از اتحاد عربی خیری نیست و عرب‌ها بسیار پراکنده و به دون برنامه عملی می‌باشند. سران امریکا و عربستان سعودی با تقویة افراطیون مذهبی ضربات سختی بر پیکر احزاب ناسیونالیستی و عرب‌گرای بعثی در عراق و سوریه وارد کردند. در مصر آخرین بازمانده حرکت ملی و ناسیونالیسم عربی جمال عبدالناصر در جریان خیزش عمومی مردم از قدرت افتاد و سران اخوان‌المسلمین با نظم و انسجام تشکیلاتی، قدرت را قبضه کردند؛ لیکن تضاد بر سر قدرت سیاسی بین این دو جریان عمده ختم نشد و سرانجام منجر به سرنگونی محمد مرسی و انحصار قدرت توسط سران اردو گردید. این جریانات در واقع زمینه تبارز را برای ترکیه و ایران دو رقیب بزرگ اعراب در منطقه باز کرده است.

ترکان به عنوان نظامیان خلیفگان عرب خدمات زیادی به حفظ نظام خلافت اسلامی کردند و سپس قدرت و خلافت را به چنگ آوردند. ترکان عثمانی اگرچه نخست با پان‌اسلامیستی به میدان آمدند؛ اما نتیجه آن به پان‌ترکیسم ملی‌گرایانه سکولار و بعد به اسلام سیاسی ملایم، ختم گردید. سران حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان هرچند در زمینه‌های اقتصادی، استندردسازی قوانین و تعادل دیموکراتیک تاحدود لازم موفق بودند و برای پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا تلاش ورزیدند؛

اما دفاع ناکام اردوغان از حمله به سوریه و حمایت آن از اسلام سیاسی به رهبری اخوان المسلمین در مصر دولت ترکیه را در سیاست خارجی به شکست آشکار رو به رو کرد.

در ابعاد داخلی آلودگی برخی از مقامات بلند پایه دولت به رشوه و اختلاس و تقابل سخت در بین حامیان اردوغان و طرفداران جنبش گولن به رهبری محمدفتح الله گولن که مقر آن در ایالات متحده امریکا است، آینده اردوغان و حزب عدالت و توسعه را تیره و تار ساخته است. به عبارت دیگر ویروس های تشنج و بحران سازی شرق میانه به ترکیه نیز راه یافته است؛ اما در ترکیه نظام سیاسی مبنی بر منافع ملی، سکولاریسم و پیوستن به اتحادیه اروپا چونان قوی است که افراطیون مذهبی نمی توانند آن را متزلزل و تخریب کنند.

ایران جدید به مثابه کشوری در آغوش آسیای غربی، آسیای مرکزی و قفقاز نقش بس استراتژیک در منطقه دارد و سران ایران از سرنگونی رقیب اصلی خود صدام حسین که ادعای رهبری جهان عرب را داشت، بحران سیاسی مصر، تشنجات اخیر در ترکیه، انزوای عربستان سعودی و دوام رژیم اسد در سوریه بسی سود برده اند. روی کار آمدن حسن روحانی به معنی ورود مجدد ایران به عرصه تقابلات و تعادلات منطقی و بین المللی تا رسیدن به تعادل پایدار قطبین در منطقه و جهان خواهد بود. روحانی در 22 دلو سال جاری گفت: سیاست خارجی ایران روش اعتدال است؛ نه تسلیم، نه انفعال و نه تقابل. علی اکبر ولایتی مشاور امنیتی آیت الله خامنه ای سیاست اوباما را در مورد افغانستان عاقلانه دانست.

توافق اتمی ایران با گروه 5+1 و کاهش تحریم های اقتصادی، نقش ایران در عراق و سوریه و روابط نزدیک آن با قطب های نیرومند اقتصادی، سیاسی و نظامی رقیب امریکا در منطقه و جهان، این کشور را به یکی از قدرت های منطقی فردا تبدیل کرده است. مردم ایران از افراطیون مذهبی عرب و پاکستانی متنفر اند و اعمال آنان را در عراق، سوریه و بحرین نکوهش می کنند. در افغانستان نمی توانند با افراطیون عرب و پاکستانی روی خوش نشان دهند و این در مجموع سیاست استراتژیک پاکستان و عربستان (مبنی بر حمایت مستقیم از افراطیون و طالبان) را در افغانستان، تضعیف می کند و به سود تعادل منطقی می باشد. امریکا و سران ناتو در داد و ستدهای بعدی خود نمی توانند اوضاع متحول منطقی و جهانی را که در ضدیت استراتژیک با افراطیت، ترور و بحران سازی جلو می تازد، نادیده بگیرند و بر طبل گوشخراش و دلگداز جنگ بکوبند.

کشورهای آسیای میانه در زیر چترحمایوی روسیه و در اتحاد تجاری و اقتصادی با چین به عنوان گرهگاه منابع انرژی، روابط ترانزیتی و بازار فروش در بین آسیای شمالی، غربی، جنوبی و شرق دور نقش بس عمده بی را بازی می کنند. سازمان همکاری های شانکهای که در آن کشورهای آسیای میانه (ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان و قرغیزستان)، چین و روسیه عضویت دایمی دارند و هند، ایران، مغولستان و پاکستان از اعضای ناظر به شمار آیند، به این حوزه اهمیت کلیدی داده است. پیمان راهبردی چین و ترکمنستان و سرمایه گذاری بزرگ چین در پروژه گاز ترکمنستان به عنوان دومین منبع عظیم گازی جهان تأکیدی بر این موقعیت استراتژیک می باشد. به این حساب پروژه حفظ، تمویل و رهبری افراطیون آشوبگر در پاکستان در تناقض با شرایط و اوضاع متحول منطقی و جهانی قرار دارد و منافع مستقیم قدرت های بزرگ غیرامریکایی را در جهان تهدید می کند و در آینده منطقه و جهان هیچ زمینه رشد و توسعه بی داشته نمی تواند.

چین برای سیطره بر اوضاع متشنج و بحران‌های تصنعی و دست‌ساز گردانندگان افراطیون مذهبی، در مرکز اصلی آن (یعنی پاکستان) سرمایه‌گذاری عظیم کرده است. این کشور 6.5 میلیارد دالر برای اعمار پروژه هسته‌ای در کراچی سرمایه گذاشته و معادل آن در گوادر بندر صوبه بلوچستان پاکستان سرمایه ریخته است. این پلان‌های استراتژییک، پاکستان را به محل رقابت و تقابل‌های قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقوی تبدیل کرده است. سران پاکستان می‌خواهند از این کشاکش‌ها و رقابت‌های شدید قطبین کسب درآمد و سود جویی کنند. در این میدان زورآزمایی منطقوی برای ابزارهای کور و کر افراطی و رباط‌های گوشتی بی‌شعور عرب و غیرعرب جایی وجود ندارد. بسی دشوار خواهد بود که سران ناتو به رهبری امریکا برای غلبه بر رقیبان قدرتمند خود هنوز به استراتژی کهنه و سنتی پاکسانی‌عربی دل خوش کنند.

رخدادهای دهه اخیر در بستر تقابل‌های داغ و ضرورت تعادل قطبین، موضوع کشمیر را در بین هندوستان و پاکستان بسی کمرنگ نموده و به حاشیه رانده است. نظام دیموکراسی شرقی هند با ساختارهای فرهنگی و تمدنی خود به خوبی توانست در طول تاریخ با تهاجم اعراب و افراطیون مذهبی پایداری جانانه کند و پاکستان را به انزوا بکشد. نواز شریف بعد از رسیدن به قدرت مجدد اعتراف کرد: آینده هندوستان و پاکستان باهم گره خورده است؛ مردم ما باهم تاریخ و سرنوشت مشترک دارند. این بیان با حمایت مستقیم سران پاکستان و خود نواز شریف از افراطیون عرب و غیرعرب و گسیل شان برای تخریب هندوستان، آسیای میانه و افغانستان به طور آشکار در تضاد است و یک دروغ تاریخی می‌باشد. هندوستان یکی از شهستون‌های اصلی ضد تروریسم و افراطیت در راستای امنیت و ثبات منطقوی و جهانی است و به نظم، امنیت و ثبات در افغانستان یاری می‌رساند.

تجارب دهه اخیر به روشنی نشان داد که حرکت نظامی سران ناتو به رهبری امریکا در شرق میانه و جنوب آسیا از جمله عراق و افغانستان به جنگ، بحران‌ها و تشنجات دامن زده و زمینه را برای رشد و توسعه نیروهای افراطی عرب، غیرعرب و پاکستانی مساعد کرده است. سران ناتو مطابق به پلان استراتژییک خود نه تنها از ناامن‌سازی شرق سود استراتژییک برده نتوانستند؛ بلکه در عوض رقیبان بزرگ شان چین و روسیه نیرومند شدند و مردم شرق میانه و جنوب آسیا (یعنی باشندگان عراق، سوریه، مصر، بحرین، افغانستان، ایران و غیره) در آتش جنگ، ناامنی، بحران و هرج و مرج پاک سوختند.

افغانستان به سبب موقعیت ژئوپلیتیکش در دل آسیا که با آسیای میانه، جنوب آسیا، چین (به مثابه اژدهای خفته در شرق دور) مرز مشترک دارد، در درازنای تاریخ همواره مورد تهاجم یورشگران بوده است. بی سبب نیست که نظامیان پاکستان آن را «عمق استراتژییک» خود پنداشته اند و سران ناتو به رهبری امریکا در پی حضور طولانی و ایجاد پایگاه نظامی در آن می‌باشند. شوربختانه که حاکمان افغانستان طی سده‌های اخیر خاصه در دهه پسین از این موقعیت پرجاذبه استراتژییک هرگز استفاده کرده نتوانستند؛ چونان‌که در حال حاضر با پیشگیری سیاست مبهم و ناشیانه آینده افغانستان را به خطر جدی رو به رو کرده اند. از این سردرگمی و بی‌برنامگی فقط سران فرصت‌طلب پاکستان و افراطیون جنگ افروز سود می‌برند.

تأمین امنیت، ثبات و آرامش در افغانستان فقط در بستر تعادل واقع بینانه قطبین در منطقه و جهان امکان پذیر است و این، نیاز ژرف و بنیادین به اصلاح و تعدیل دیدگاه سران ناتو و اهداف استراتژیک شان در شرق میانه، جنوب آسیا و آسیای میانه دارد. با دنبالروی از استراتژی سنتی، فرتوت و شکست خورده پاکستانی عربی (مبنی بر حمایت مستقیم از افراطیون مذهبی، طالبان و مشتعل نگهداری جنگ، ناامنی و بحران در افغانستان) صلح و ثبات به منطقه بر نخواهد گشت و سران ناتو به رهبری امریکا هرگز از منجلا ب و گرداب خودساخته خود نجات نخواهند یافت؛ فریاد و نفرین ابدی مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان همواره جهانگیر خواهد بود.